

انسان موجودی تک‌بعدی نیست

● پرویز شهریاری ● ● ● ● ●

مبارزه با آن‌ها را شناخت. مدت‌هاست که جریان‌های تفرقه‌انداز مسلط بر جهان، تا اندازه‌ی زیادی به صورت یکسویه عمل می‌کنند و جهان سوم بی‌وقفه تحت تأثیر حرکت سیل آسای فرهنگ جهان اول، یعنی جهان سرمایه‌داری قرار گرفته است. این امری طبیعی است، چرا که جهان سرمایه‌داری همه‌ی امکانات پیشرفته را در اختیار دارد و گمان می‌کند، می‌تواند دیدگاه‌های خود را به دیگران بپذیراند و باور دارد که قادر است و حق دارد جهان را به سمتی بکشانند که دلخواه اوست.

کسی در این باره تردید ندارد که دانش، صنعت و نوآوری‌های علمی غرب نه تنها زیانبار نیستند، بلکه می‌توانند شرایط زندگی بهتر و انسانی‌تری را برای سیاره‌ی کوچک ما فراهم کنند. حتی بدبین‌ترین گروه‌ها هم، در عمل از رهاورد‌های دانش و فن پایان سده‌ی بیستم و آغاز سده‌ی بیست و یکم بهره می‌گیرند. همه‌ی ما از اتومبیل و هواپیما استفاده می‌کنیم، موج‌های رادیویی و تلویزیونی را به خدمت می‌گیریم، در خانه‌های خود برق، گاز، آب لوله‌کشی، یخچال، چراغ گاز و... داریم. حتی در سطح ملی جنگ افزارهای ساخت غرب را به خدمت گرفته‌ایم و یا از ساخت داخلی آن‌ها استفاده می‌کنیم، و می‌کوشیم با به‌کارگیری مدرن‌ترین امکان‌های چاپی و ارتباطی، دیدگاه‌های خود را پراکنیم و زمینه را برای گسترش آن‌ها آماده کنیم. به این ترتیب همه‌ی ما پذیرفته‌ایم، ضمن نفوذ و ورود فرهنگ غرب، عنصرهایی جدی و اساسی وجود دارند که نه تنها بد نیستند، بلکه وجودشان ضروری و لازمی زندگی امروزی است.

از بین عنصرهای منفی جهان سرمایه‌داری، برخی به رفتار فردی و شخصی و برخی دیگر به زوندهای اجتماعی مربوطند. در این جا تنها به گونه‌ی دوم می‌پردازیم، چرا که ریشه‌ای هستند و

ماکسیمیلیان ماری روب میر (۱۷۹۳-۱۷۵۸) مشهور به «فسادناپذیر» که در آغاز زیر تأثیر اندیشه‌های ژان ژاک روسو بود و سرانجام با گیوتین اعدام شد، می‌گوید: «می‌خواهیم نظامی به وجود آوریم که در آن همه‌ی عاطفه‌های پست و ناهنجار به زنجیر کشیده شوند و به جای آن‌ها، عاطفه‌های شایسته و ثمربخش به وسیله‌ی قانون بیدار شوند... می‌خواهیم در کشور خود، اخلاق را به جای خودپسندی، پاکدامنی را به جای افتخار،... نفرت از عیب را به جای نفرت از بدبختی، غرور را به جای گستاخی، بزرگی روح را به جای خودنمایی، عشق به افتخار را به جای عشق به پول، شایستگی را به جای مکر، نبوغ را به جای ذوق، حقیقت را به جای زرق و برق، عظمت سعادت را به جای کسالت شهوت، بزرگی انسان را به جای کوچکی بزرگان، ملتی نیرومند و خوشبخت را به جای ملتی بی‌نوا و سبک‌مغر، و سخن کوتاه، همه‌ی فضیلت‌ها و معجزه‌های جمهوریت را به جای ردیلت‌ها و مضحکه‌های استبداد بنشانیم.»

الف

این درست است که ضمن برخورد با فرهنگ‌های دیگر، باید آگاه بود و جلوی عنصرهای منفی و ویرانگر فرهنگ بیگانه ایستاد و جامعه‌ی خود را از تقلید کورکورانه کنار کشید. اگر فرهنگ را مجموعه رفتارهای فردی و اجتماعی یک قوم یا ملت بدانیم، طبیعی است که در این مجموعه، هم عنصرهای سالم و پذیرفتنی وجود داشته باشند و هم عنصرهای نادرست و ضدارزش. چگونه می‌توان این دو گونه‌ی متضاد را از هم جدا کرد و سره را از ناسره بازشناخت؟ به نظر من تنها راه، جست‌وجوی ریشه‌هاست. از این راه است که می‌توان سرچشمه‌ی نادرستی‌ها را یافت و راه

می‌تواند سمت‌گیری جامعه‌ی ما را در جهت جامعه‌ای سالم و انسانی و یا برعکس، به سوی جامعه‌ای غیر انسانی معین کنند. از سطح به عمق برویم و ریشه‌ها را دریابیم. در این صورت شاخ و برگ‌ها هم نیرو می‌گیرند و از حالت خمودگی بیرون می‌آیند. پند دادن و نشان دادن راه، تنها وقتی می‌تواند اثربخش باشد که به ریشه‌ها پرداخته باشیم و مسأله‌های سطحی و فرعی را به تبع آن‌ها حل شده بدانیم. این ریشه‌ها کدامند؟

پروردن افراد جداگانه، برای تخصص‌های جداگانه و جلوگیری از رشد ذهنی این افراد، تلاشی است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری، برای تک‌بعدی کردن آدم‌ها انجام می‌شود

همه‌ی گرفتاری‌ها ناشی از خود نظام سرمایه‌داری است و نظام سرمایه‌داری به دنبال سود است؛ سود هر چه بیش‌تر و به هر طریق ممکن. سرمایه‌دار و سرمایه‌داری از هیچ ترفندی، هر قدر هم زشت و غیر انسانی، برای انباشتن سرمایه دریغ نمی‌کند و در این راه، نه اخلاق می‌شناسد و نه انسانیت. از فساد، دزدی، ریا، آدم‌کشی (حتی نسل‌کشی) هم رویگردان نیست. هر راهی که او را به سود بیش‌تر برساند، برایش «مقدس» است. ببینیم این سودجویی آزمندانه، در خود جامعه‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، حتی بر سر مردم خود آن‌ها چه آورده است؟

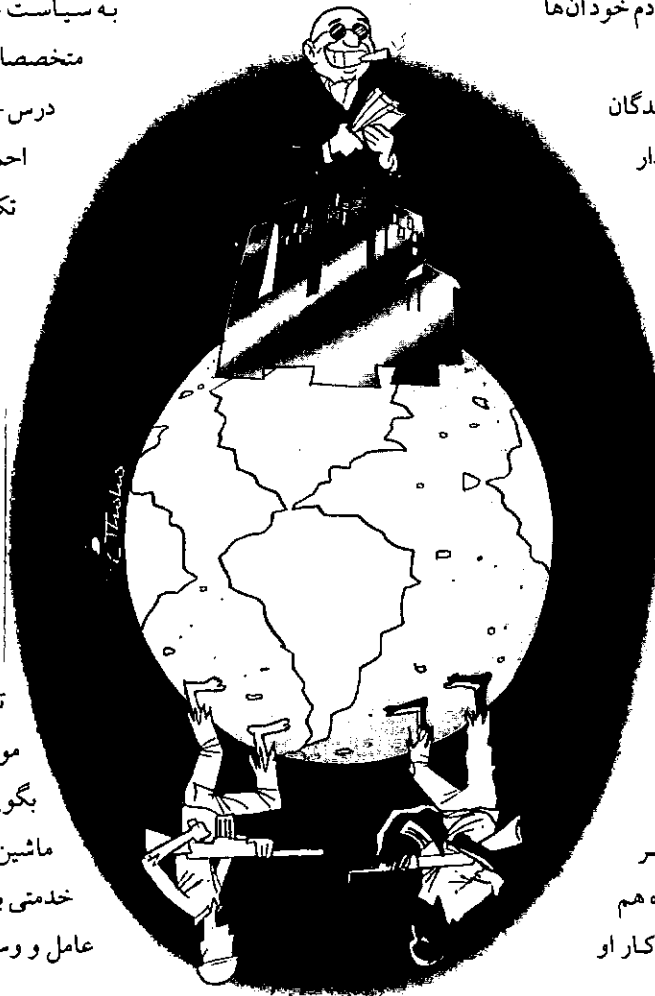
۱. سردمداران و گردانندگان

جامعه‌ای که بر مدار سرمایه‌داری می‌گردد (یعنی صاحبان اصلی سرمایه و نمایندگان آن‌ها در دستگاه‌های حکومتی)، به انسان‌های تک‌بعدی نیاز دارند. هر کس تخصص شخصی خودش را داشته باشد و به تخصص دیگران و کار دیگران کاری نداشته باشد. کارگر در کار خودش «وظیفه‌شناس» باشد، بیش‌تر کار کند و کم‌تر توقع داشته باشد و اگر چنین باشد، گاه به گاه جایزه هم می‌گیرد. این که محصول کار او

چیست، به کجا می‌رود، چه سودی برای جامعه‌ی انسانی دارد و از «آب کردن» محصول تولیدی او، چه سودی به چه کسانی می‌رساند، به او ربطی ندارد.

در مجلسی، چند دانش‌آموخته و متخصص ایرانی که در یکی از کشورهای سرمایه‌داری درس خوانده بودند، بر سر فرهنگ عمومی و رابطه‌ی فرد و جامعه بحث می‌کردند. یکی از این عزیزان با اعتقاد کامل می‌گفت، بهترین راه برای پیشرفت جامعه این است که هر کسی تلاش کند، در کار خود به حد بالایی از کارایی و تخصص برسد و در کار دیگران دخالت نکند. او که در زمینه‌ی الکترونیک تحصیل کرده بود، روایت می‌کرد: روزی ضمن عبور از خیابان، جلوی کیوسک یک روزنامه فروشی می‌ایستد و عنوان خبرها و مقاله‌ها را از نظر می‌گذراند. یکی از هم‌کلاسی‌هایش، که با روحیه‌ی کشور متویش تربیت شده بود، از راه می‌رسد و به دوست ما می‌گوید: چرا این جایستاده‌ای؟ پاسخ می‌دهد که می‌خواهم از اوضاع جهان آگاه شوم... دوستش با خشم به او می‌گوید: تو به کشور ما آمده‌ای تا در الکترونیک متخصص شوی، به اوضاع جهان و به سیاست چه کار داری؟ سیاست را به متخصصان سیاست واگذار... تو که به جای درس خودت، دنبال سیاست هستی، یک احمق تمام عیاری!... و این یعنی آدم تک‌بعدی.

انسان مجموعه‌ای پیچیده است. نمی‌توان بخش‌های ذهنی و جسمی او را از یکدیگر جدا کرد. انسان موجودی اجتماعی است و باید در همه‌ی ارکان جامعه‌ی خود و جامعه‌ی جهانی دخالت کند. انسانی که به دانش رو آورده است، نمی‌تواند و نباید از هنر بی‌بهره باشد. انسان تک‌بعدی، در واقع انسان نیست، موجودی است ماشینی، یا بهتر بگوییم، پیچی یا مهره‌ای از یک ماشین. نه نقش خود را می‌شناسد و نه خدمتی به جامعه‌ی انسانی می‌کند. او تنها عامل و وسیله‌ای در دست سرمایه‌دار است



که با بهره‌گیری از او، سود بیش‌تری برای خود می‌اندوزد.

پروردن افراد جداگانه، برای تخصص‌های جداگانه و جلوگیری از رشد ذهنی این افراد، تلاشی است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری، برای تک‌بعدی کردن آدم‌ها انجام می‌شود. اگر دانشمند ریاضی، از جامعه‌ی خود و از جامعه‌ی جهانی غافل باشد، اگر از هنر لذت نبرد، اگر در بحث‌های جامعه‌شناسی و سیاست دخالت نکند، اگر همراه دیگران به چاره‌اندیشی برای زدودن زشتی‌هایی که چهره‌ی انسانی زمان ما را آلوده کرده است، تلاش نکند و اگر... همان انسان تک‌بعدی دلقخواه سردمداران جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌شود. انسان جان و خرد دارد و این دو را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. جان سرچشمه‌ی هنر و خردزاینده‌ی دانش است و انسان واقعی نمی‌تواند، از هیچ کدام روگردان باشد. در واقع، داشتن تخصص به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که انسان، انسانیت خود را فراموش کند. انسان می‌تواند از موسیقی لذت ببرد، با رفتن به نمایشگاه‌های نقاشی و مجسمه‌سازی، روح و جان خود را تلطیف کند، از اوضاع جامعه‌ی خود و جامعه‌ی جهانی آگاه شود، عاطفه داشته باشد، به بهبود زندگی انسانی بیندیشد، در مبارزه به خاطر سلامت محیط زیست و به خاطر زندگی انسانی‌تر شرکت کند و... و در عین حال تخصص هم داشته باشد و در راه اعتلای دانش تخصصی خود بکوشد.

یکی از بزرگ‌ترین آفت‌های فرهنگ سرمایه‌داری، تک‌بعدی شدن انسان‌هاست که البته به مبارزه‌ای جدی برای تسلیم نشدن به آن نیاز داریم.

۲. آفت دیگر جهان سرمایه‌داری این است که هر کس تنها به خود و سود خود بیندیشد. هر کسی تنها در این اندیشه باشد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد و به دیگران کاری نداشته باشد. از این دیدگاه است که فساد، دزدی، ریا، قدرت‌طلبی، انحصارطلبی، محدود کردن آزادی دیگران، توهین به کسانی که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و تحقیر آن‌ها، استفاده از فشار و تهدید، خریدن و به خدمت گرفتن نیروی فکری و عملی برخی روشنفکران ساده‌اندیش، جاسوسی، ترور فیزیکی و روحی مخالفان و بسیاری زشتی‌های دیگر، در جامعه رواج می‌یابند، فاصله‌ی بین طبقه‌ها زیادتر می‌شود و بهره‌کشی و استثمار فزونی می‌یابد و به تدریج، عدالت اجتماعی و عاطفه و اخلاق انسانی نابود می‌شود و تنها سودجویی هرچه بیش‌تر، آن هم از هر راه ممکن، جای آن‌ها را می‌گیرد. هر وقت دیدید در جامعه‌ای اختلاف: سن، جنس، صنف و امثال آن عمده شده است، تلاش بر این است که اختلاف نسل‌ها، جنس‌ها و صنف‌های گوناگون، جای تبادل اندیشه را بگیرد. هر وقت دیدید دزدی رواج پیدا کرد و ترور فکری و جسمی (شبه آنچه در اسرائیل و آمریکا وجود دارد)

شدت گرفت، هر وقت دیدید آزادی طبیعی انسان‌ها محدود شده و وحشت جای تبادل اندیشه را گرفته است، هر وقت دیدید برای انجام هر وظیفه‌ای که به عهده‌ی دیگران است، باید بهایی پردازید و... مطمئن باشید که در معرض هجوم فرهنگ سودجویانه‌ی جهان سرمایه‌داری قرار گرفته‌اید؛ فرهنگی که مثل خوره به جان جامعه افتاده است و آن را به تباهی می‌کشد.

سود و سود بیش‌تر شعار سرمایه‌داری است و زواج این اندیشه، از جنبه‌های ویرانگر بخش منفی فرهنگ غرب است.

۳. جهان سرمایه‌داری و سردمداران آن دوست دارند با انسان‌های سطحی و ساده‌اندیش سروکار داشته باشند و به این منظور، راه‌هایی اندیشیده‌اند. کتاب‌ها و فیلم‌های پلیسی و جنایی را به صورتی گسترده پخش می‌کنند، از کف‌بینی، طالع‌بینی، فال قهوه و دیگر دانش‌های دروغین برای گمراه کردن ذهن‌ها یاری می‌گیرند، دوران ما را «عصر شتاب» نام نهاده‌اند و آثار بزرگان ادب جهان، چون ویکتور هوگو، تولستوی، فاوست، آنا تول فرانسه و جان اشتاین بک را در چند صفحه کوتاه می‌کنند تا کسی در «عصر شتاب» رغبت به خواندن اصل آن‌ها نداشته باشد. داستان‌ها و فیلم‌های فضایی عرضه می‌کنند که در آن‌ها، همه در اندیشه‌ی نابودی، ویرانی و

کشتارهای جمعی‌اند. این اعتقاد را می‌پراکنند که انسان همیشه زبون بوده است و تا آخر زبون خواهد ماند؛ زمانی به خاطر جهل و بی‌تجربگی خود، زبون در برابر نیروهای طبیعت، و امروز زبون در برابر دانش

«نظام مصرفی» به معنای خوردن، پوشیدن، نوشتن، خواندن و در جایی زیستن نیست. نظام مصرفی به معنای مصرف بی‌رویه و بیهوده‌ی کالا و نابود کردن سرچشمه‌های طبیعی، به خاطر انباشتن سود و سرمایه است

و صنعت خود. انسان‌ها به دو گروه وحشی و متمدن تقسیم شده‌اند تا برای «آقای» خود بر جهان، محملی تراشیده باشند. اختلاف‌های قومی، ملی، اعتقادی و دینی را بزرگ می‌کنند و دامن می‌زنند و از این راه، اندیشه‌های نژادپرستانه را رواج می‌دهند و جدایی قومی و نژادی را تبلیغ می‌کنند. و همه‌ی این‌ها به خاطر آن است که مردم به ریشه‌های اصلی سیه‌روزی خود، بی‌پناهی انسان‌ها، فقر، گرسنگی، بیماری، جنگ، غارتگری سرمایه‌داری و هزاران بلای دیگر نیندیشند. به طور دائم به دنبال نان باشند و در اندیشه‌ی پرداخت قسط‌های وام‌های خود، سرچشمه‌ی بدبختی‌ها را در وجود قوم‌ها، ملت‌ها، نسل‌ها یا صنف‌های دیگر بدانند و راه انسانی خود را برای رسیدن به زندگی انسانی‌تر، که به ناچار راه

پ

از «جامعه‌ی مصرفی» و «زندگی مصرفی» بسیار سخن گفته‌اند. ولی کم‌تر به ریشه‌ها پرداخته‌اند و به همین جهت، ماهیت امر برای مردم ناشناخته مانده است.

در برخورد ساده لوحانه، اغلب به مردم توصیه می‌شود: کم‌تر غذا مصرف کنید، به لباس خود اهمیت ندهید، بچه‌ها را به قناعت عادت دهید، و از زینت‌ها، چه بر سر و روی خود و چه بر در و دیوار خانه پرهیز کنید. می‌توانید به جای چینی از بشقاب ملامین استفاده کنید. دستمال پارچه‌ای، مناسب‌تر از دستمال کاغذی است. گوشت مرض دارد، برنج آدم را بیمار می‌کند، قند و شکر و شیرینی دشمن سلامتی هستند و...

البته برخی از این سفارش‌ها درست هستند، ولی عیب کار در این جاست که این‌ها را به مردمی می‌گویند که برای سیر کردن شکم فرزندان خود درمانده‌اند و از تهیه‌ی سرپناه برای زندگی و یا تهیه‌ی مداد و خودکار و دفترچه برای مشق فرزند خود عاجزند. با این همه، جامعه‌ی مصرفی با تمام توان خود در حرکت است. این وضع نه تنها درباره‌ی جهان سوم، که درباره‌ی جهان اول هم صدق می‌کنند... منابع اصلی مورد نیاز بشر به سرعت نابود می‌شوند و ریخت و پاش ادامه دارد. در ضمن، هر روز که می‌گذرد، پولدارها پولدارتر و بی‌چیزهایی چیزتر می‌شوند. گیر کار در کجاست؟

در این جا، تنها به نمونه‌ای کوچک، آن‌هم به صورتی گذرانی پردازیم.

مصرف کاغذ و مقوا

برای تهیه‌ی یک کیلوگرم کاغذ یا مقوا، به جز چیزهای دیگر، باید نزدیک به هفت کیلوگرم چوب مصرف کرد. ببینیم این کاغذ و مقوا در جهان سرمایه داری چگونه مصرف می‌شود؟

کسانی که سری به آمریکا یا کانادا زده‌اند، می‌دانند هر روز بدون استثنا انبوهی از نشریه‌های تبلیغاتی (که تنها به تبلیغ کالاها یا کمپانی‌ها یا فروشگاه‌های بزرگ یا مرکزهای تفریحی و غیر آن می‌پردازند)، جلوی هر خانه و آپارتمانی ریخته می‌شود و یکی از کارهای روزانه‌ی صاحبان خانه‌ها، جابه‌جا کردن این انبوه کاغذ (که گاهی از پنج کیلوگرم هم تجاوز می‌کند) و ریختن آن‌ها به سطل زباله است. تنها در این‌جا کار خاتمه نمی‌یابد. در بسیاری از مواقع، بیش از هفتاد درصد صفحه‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها را آگهی‌های تبلیغاتی پر کرده‌اند و کم‌تر از سی درصد صفحه‌های آن‌ها به مطلب و مقاله اختصاص دارد (که البته بسیاری از این

خب، اگر آن‌طور که نظریه پردازان نظام سرمایه داری تبلیغ می‌کنند، نظام سرمایه داری را بهترین نظام برای زندگی بدانیم، آن وقت باید تلاش کنیم تا همین رویه، در تمامی جهان و برای تمامی مردم گسترش یابد. خودتان محاسبه کنید: اگر فرض کنیم هر فرد روزانه تنها یک کیلوگرم کاغذ، به صورت تبلیغ‌های بی‌معنی به هدر دهد (یعنی هفت کیلو چوب)، آن وقت جنگل‌های سیاره‌ی ما، چند سال دوام می‌آورند؟ هم اکنون هم که در بخش کوچکی از جهان (یعنی جهان سرمایه داری) چنین ریخت و پاشی وجود دارد، هر سال جنگل‌های جهان کیلومترها عقب‌نشینی می‌کنند و جای خود را به بیابان می‌دهند. و تازه این، به قیمت گرسنگی و برهنگی بخش عمده‌ی جهان (یعنی جهان سوم) است که سرمداران سرمایه داری می‌توانند نظام کنونی را ادامه دهند.

«نظام مصرفی» به معنای خوردن، پوشیدن، نوشتن، خواندن و در جایی زیستن نیست، نظام مصرفی به معنای مصرف بی‌رویه و بیهوده‌ی کالا و نابود کردن سرچشمه‌های طبیعی، به خاطر انباشتن سود و سرمایه است؛ چیزی که خاص نظام سرمایه داری است.

نظام مصرفی سرمایه داری نه انسانی است و نه امکان ادامه‌ی حیات دارد. به این دلیل انسانی نیست که رفاه و دست‌ودلبازی بخش ناچیزی از جهان، به قیمت رنج و تیره‌روزی اکثریت مردم دنیا فراهم می‌شود. به این دلیل انسانی نیست که برای حفظ آن باید بخش عمده‌ای از مردم جهان، جنگ، ویرانی و گرسنگی را تحمل کنند... در واقع غرش توپ‌ها، شلیک موشک‌ها و پرواز هواپیماها، جنگی است که برای مردم جهان مرگ و قحطی، و برای سرمایه دار سود و رفاه می‌آورد...

نظام سرمایه داری، به این دلیل امکان ادامه‌ی حیات ندارد که اگر وضع به همین شکل ادامه پیدا کند، نابود شدن منابع حیاتی، امکان زندگی را از گیاه و جانور و انسان می‌گیرد... بی‌جهت نیست، «نهضت‌های سبز» که برای حفظ سرچشمه‌های طبیعی مبارزه و برای پاک نگهداشتن محیط زیست تلاش می‌کنند و بازتاب دهنده‌ی وجدان انسان‌های شریف و پاک در سراسر جهان هستند، تا به این اندازه مورد پشتیبانی مردم و دانشمندان و صاحبان فرهنگ، و در عین حال، مورد بغض و خشم سرمایه داران قرار دارند.

مردم زندگی «مصرفی» ندارند. مردم حق دارند بعد از تلاش شبانه‌روزی، به اندازه‌ی کافی غذا داشته باشند، خوب بپوشند، از سرپناهی استفاده کنند، تفریح کنند و نگران زندگی فرزندان خود نباشند. این سرمایه داران و غارتگران هستند که «جامعه‌ی مصرفی» را ساخته‌اند و نه تنها زندگی مردم، که به طور کلی، «زندگی» را به خطر انداخته‌اند.